

دانیل کلمان

ترجمهٔ ناتالی چوبینه

اندازه‌گیری دنیا

 ofoqco.com   
 ofoqpublication   
 ofoqpublication   

مؤسسه‌ی نشر افق با نویسنده‌ی کتاب (Daniel Kehlmann) برای خرید امتیاز
 انتشار ترجمه‌ی فارسی کتاب اندازه‌گیری دنیا – طبق قانون بین‌المللی
 "حقوق انحصاری نشر اثر" (Copyright) – به توافق رسید.

سال‌ها پای او شفیر خود بود و گفت: ناخواهیم داشتند آن علم
 خصی العالی در میان شرکت کتب، این خود رسان خیج عالمی به روز
 آن است. ماهما موه دعوت شدند من کرد، ولی الکساندر فرانکلین
 آن خدمت سرمه‌خانی به خرج داد تا این اینجام طبقش در یک لحظه‌ی ضعف
 از بی‌امدادی خود آن روز را بلوغ نمایم. این
 بروای همین بود که آنکه بروی سیور گذشت خود را بتوانم کردند
 برو و پیش می‌آمد و گفت که باید از جا خش بند شود. گالیکه متعطر
 است و زاده عربان او بالش خود را بغل کرد و بکشید. باستن چشمها
 زدن را و اذایه بیرون رفتن از آنچه کند و پیش از آنها را بدوباره بار کردند
 دید. می‌بینید هنوز خلیپش استفاده نمایم. گفت که او بیک مردیست کوئند که
 و مهستی است که هم بیرون رفته باشد که این شدم و دیگر آن حرف‌ها
 هم شیخه ندارد. پتو را کثرا زده و ریاهایش را بدوی زدن کردند.
 با این قات تلخ کهترین مقدار آن میکنند. این موردش زده و بخت

سفر

در سپتامبر ۱۸۲۸، بزرگ‌ترین ریاضی‌دان کشور برای نخستین بار پس از سال‌ها پا از شهر خود بیرون گذاشت تا در همایش پژوهشگران علوم طبیعی آلمان در برلین شرکت کند. البته خودش هیچ علاقه‌ای به رفتن نداشت. ماه‌ها بود دعوت را رد می‌کرد، ولی آلساندرون فن هومبلت آن قدر سرسختی به خرج داد تا سرانجام طرفش در یک لحظه‌ی ضعف و به امید این‌که خدا آن روز را نیاورد، بله را داد.

برای همین بود که اکنون پروفسور گاووس خود را زیر پتو قایم کرده بود. وقتی مینا آمد و گفت که باید از جایش بلند شود، کالسکه متظر است و راه دراز، او بالش خود را بغل کرد و کوشید با بستن چشم‌ها زنش را وادار به بیرون رفتن از اتاق کند. وقتی آن‌ها را دوباره باز کرد و دید مینا هنوز جلویش ایستاده، به او گفت که او یک مزاحم، کوته‌فکر، و مصیبی است که سر پیری بر زندگی اش نازل شده. وقتی این حرف‌ها هم نتیجه نداد، پتو را کنار زد و پاهایش را روی زمین گذاشت. با اوقات تلح کم‌ترین مقدار آب ممکن را به صورتش زد و رفت

ایگن گفت راستش خواهر او همچین زیاد هم خوشگل نیست.
گاؤس سری به تأیید فرود آورد؛ جواب قابل قبولی بهنظر می‌رسید.
گفت یک کتاب می‌خواهد.

ایگن کتابی را که تازه باز کرده بود به او داد: *ریمنانتیک آلمان اثر فریدریش یان*. یکی از کتاب‌های محبوب خودش.

گاؤس سعی کرد کتاب بخواند، اما هنوز چند ثانیه نگذشته سرش را بلند کرد تا این فنرهای چرمی جدید من درآورده کالسکه‌ها گله کند؛ این‌ها از آن فنرهای قدیم هم مزخرف‌ترند. توضیح داد به همین زودی‌ها ماشین مردم را با سرعت شصت تیر از شهری به شهر دیگر خواهد برد. آن‌وقت سفر از گوتینگن تا برلین نیم ساعت بیش‌تر طول نخواهد کشید.

ایگن شانه بالا انداخت.

گاؤس گفت این که آدم در یک زمانه‌ی خاصی به‌دنیا آمده باشد و خواه ناخواه زندانی همان زمانه باقی بماند هم ناجور است هم ناحق، نمونه‌ی کامل جبر تأسف‌انگیز هستی. با این ترتیب آدم نسبت به گذشتگان به طرزی ناجوانمردانه برتری پیدا می‌کند در حالی که پیش روی آیندگان دلکنی بیش نیست.

ایگن خواب‌آلود سر فرود آورد.

گاؤس گفت حتی عقلی مثل عقل او هم به تاریخ پیدایش بشر یا کرانه‌های رود اُرینکو قد نمی‌دهد، برای همین تا دویست سال دیگر هر احتمالی خواهد توانست به ریش او بخندد و همه‌جور چرندیات

پایین. در اتاق نشیمن پسرش ایگن با بار و بنه‌ی سفر متظر ایستاده بود. گاؤس تا چشم‌ش به او افتاد، کفری شد: پارچی را که دم پنجره گذاشته بودند زد خرد و خمیر کرد، پایش رازمین کویید، هر وحشی‌بازی‌ای بلد بود درآورد. هیچ جوری هم آرام نمی‌گرفت، حتی وقتی ایگن یک بازو و مینا بازوی دیگرش را چسیلند و هزار حور قسم خوردنده که کسی از گل نازک‌تر به او نخواهد گفت، تا چشم بهم بزند دوباره برگشته خانه و همه‌چیز تمام شده رفته پی کارش، درست مثل یک خواب ناخوش، فایده نکرد. فقط وقتی مادر سالخورده‌اش، که از سروصدای آشفته شده بود، از اتاق خود بیرون آمد و نیشگونی از لپ او گرفت و پرسید چه بلایی سر پسر باشهمat او آمده، پروفسور دست و پای خود را جمع کرد. یک خدانگه‌دار خالی از محبت به مینا گفت و بی‌هوا دستی به سر دختر و پسر کوچک‌ترش کشید. بعد اجازه داد در سوار شدن به کالسکه کمکش کنند.

سفر شکنجه بود. او ایگن را بدبخت خاک‌برسر خواند، عصای قبه‌دار را از دست او بیرون کشید و نک آن را با تمام قدرت روی پای او کویید. مدتی همین جور با اخم از پنجره بیرون را نگاه کرد، بعد پرسید پس این دخترش کی می‌خواهد شوهر کند. چرا هیچ تنبانده‌ای سراغ او نمی‌آید، چه درد و مرضی دارد؟

ایگن موهای بلند خود را عقب زد و کلاه قرمز بی‌لبه‌اش را بین دو دست مچاله کرد، بلکه از جواب دادن معاف شود.

گاؤس گفت لامونی گرفتی؟